

روزگارِ غریبی است

دهانت را می‌بویند
مبادا که گفته باشی دوستت می‌دارم.
دلت را می‌بویند

روزگارِ غریبی است، نازنین

و عشق را
کنار تیرکِ راهبند
تازیانہ می‌زنند.

عشق را در پستوی خانه زهان باید کرد

در این بُن‌بستِ کج‌وپیچِ سرما
آتش را
به سوخت‌بارِ سرود و شعر
فروزان می‌دارند.
به اندیشیدن خطر مکن.

روزگارِ غریبی است، نازنین





آن که بر در می کوبد شباهنگام
به گشتن چراغ آمده است.

نور را در پستوی خانه نهان باید کرد

آنک قصابانند
بر گذرگاهها مستقر
با گنده و ساتوری خون آلود

روزگار غریبی ست، نازنین

و تبسم را بر لبها جراحی می کنند
و ترانه را بر دهان.

شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد

کباب قناری
بر آتش سوسن و یاس

روزگار غریبی ست، نازنین

ابلیس پیروزمست
سور عزای ما را بر سفره نشسته است.

خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد

سروده: احمد شاملو



دست جنایتکارانی چون ملا نیازی
را از زندگی مردم کوتاه کنیم